

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در روایاتی است که دلالت دارد بر این که در موردی که کسی دینی دارد و پول او یا به اندازه دین است یا به اندازه حج، این روایات دلالت دارد که حج مقدم است. یک روایت را خواندیم که این یک روایت صحیحه معاویه بن وهب که دو جور هم نقل شده است. بعضی ها مثل مرحوم حکیم یا برخی دیگر اصرار دارند که اینها دو تا روایت هست ولی ما عرض کردیم چون راوی و مروی عنه و مضمون روایت، یعنی این سه تا یکی هست، لذا این دو روایت دو تا نیست و یک روایت است.

روایت سوم

و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْحَجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ.^[1]

شیخ طوسی (قدس سره) نقل می کند از احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (که موثق و از وجوه قمی ها است) از محمد بن حسین بن سعید اهوازی (که موثق است) نقل می کند که او از قاسم بن محمد از ابان بن عثمان (که ابان بن عثمان هم مشکلی ندارد) از عبدالرحمن بن ابی عبدالله البصری (که امامی ثقه است) این روایت را نقل کرده است. تنها کسی که در سند روایت محل بحث است قاسم بن محمد است. لذا این روایت را بعضی ها به جهت اشکالی که در قاسم بن محمد وجود دارد از آن تعبیر می کنند خبر عبدالرحمن و روایت را ضعیف السند می دانند، بعضی مثل مرحوم نراقی می گوید: موثقة عبدالرحمن^[2].

بررسی وثاقت قاسم بن محمد

در روایات چند قاسم بن محمد داریم: 1. قاسم بن محمد جوهری، 2. قاسم بن محمد قمی، 3. قاسم بن محمد اصفهانی.

تحقیق آن است که قاسم بن محمد قمی و اصفهانی یکی است، اما با قاسم بن محمد جوهری فرق دارد و در اینجا راه تشخیص اینها، روایتی است که از ایشان نقل می کنند، به قرینه روایتی که از این قاسم بن محمد نقل می کند و آن که قاسم بن محمد از او نقل می کند، در اینجا مراد قاسم بن محمد جوهری است، منتهی در خود قاسم بن محمد جوهری آیا دو تا قاسم بن محمد جوهری داریم یا این که یک قاسم بن محمد جوهری بیشتر نداریم بحث است.

از رجال ابن داود استفاده می شود که دو تا قاسم بن محمد جوهری هستند؛ یکی واقفی بوده و یکی واقفی نبوده. مثلاً یک نکته راجع به قاسم بن محمد جوهری بعضی می گویند: «لم یوثق»؛ توثیق نشده! شیخ طوسی (قدس سره) در الفهرست می گوید: «له

کتاب^[3]، نجاشی می‌گوید: «کوفی سکن ببغداد روی عن موسی بن جعفر (علیهما السلام)^[4]، پس نجاشی هم توثیق نکرده است. کشی نقل می‌کند که نصر بن صباح گفته: «القاسم بن محمد الجوهری لم یلقَ أبَا عبدالله (علیه السلام)»؛ امام صادق (علیه السلام) را ملاقات نکرده، «و هو مثل ابن ابی غراب»؛ یعنی مثل ابن ابی غراب است که امام صادق (علیه السلام) را ملاقات نکرده است، ولی ممکن است با واسطه روایت نکرده باشد، «و قالوا إنه کان واقفياً»^[5]؛ کشی می‌گوید گفته‌اند قاسم بن محمد جوهری واقفی است.

ابن داود بعد از این که کلام کشی را نقل می‌کند می‌گوید: «إن الشیخ ذکر قاسم بن محمد الجوهری فی رجال الکاظم علیہ السلام و قال کان واقفياً و ذکر فی باب من لم یروی عن الائمة القاسم بن محمد الجوهری روی عنه الحسین بن سعید فالظاهر أنه غیره و الاخیر ثقة»؛ وقتی به رجال شیخ طوسی (قدس سره) مراجعه می‌کنیم شیخ در رجالش، در اصحاب امام کاظم (علیه السلام) می‌گوید: قاسم بن محمد جوهری که از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) هست واقفی است، اما در آن باب کسانی که خودشان مستقیماً از امام روایتی را نقل نکردند می‌گوید: حسین بن سعید از قاسم بن محمد روایت نقل کرده است. ظاهر آن است که این قاسم بن محمد جوهری که حسین بن سعید از او روایت می‌کند غیر از آن قاسم بن محمد جوهری واقفی مسلک و از اصحاب امام کاظم علیہ السلام است.

ابن داود در ادامه می‌گوید: «فالظاهر أنه غیره و الاخیر ثقة»^[6]؛ یعنی این قاسم بن محمد جوهری غیر از آن کسی است که از اصحاب امام کاظم علیہ السلام است و شیخ در رجالش در باب من لم یروی عن الائمة آورده و حسین بن سعید از او نقل می‌کند این ثقة است که در این روایت هم اتفاقاً حسین بن سعد اهوازی از او نقل می‌کند.

مرحوم خوئی در معجم می‌فرماید: این حرف رجال ابن داود حرف درستی نیست و دو تا قاسم بن محمد جوهری نداریم و اگر شیخ طوسی (قدس سره) یک قاسم بن محمد جوهری را از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) آورده و یکی هم در «من لم یروی عن الائمة (علیهم السلام)»، این قرینه برای تغایر نمی‌شود؛ زیرا افرادی را از اصحاب یک امامی آورده، اما یک جای دیگر هم در جزء «من لم یروی عن الائمة (علیهم السلام)» هم آورده است.

ایشان می‌فرماید: «و قد بینا فی المقدمة أن الذی یظهر منه»؛ روش شیخ طوسی (قدس سره) در رجال این است که «یذکر فی أصحاب کلّ امام من لقیه»؛ هر کسی که او را ملاقات کرده «و إن لم یکن له رواية عنه»؛ می‌گوید فکر نکنید وقتی افرادی را به عنوان اصحاب امام کاظم (علیه السلام) آورده حتماً باید از امام کاظم (علیه السلام) روایت نقل کند، نه! هم این که با امام ملاقات کرده گرچه روایتی از امام نقل نکرده باشد. می‌گوید: «و قد یصرح بذلك فیقول أسند عنه»؛ جایی که شیخ یک راوی را می‌آورد و می‌گوید: «أسند عنه، یرید بذلك أنه روی عن الامام مع الواسطة»؛ خودش نقل نمی‌کند، بلکه با واسطه نقل می‌کند «و یذکر فی من لم یرو عنهم علیهم السلام من لم یعاصر المعصوم أو عاصره و لیست له رواية منه بلا واسطة»؛ اما وقتی می‌رسد به افرادی که به عنوان «من لم یرو عن الائمة (علیهم السلام)» اسامی را نقل می‌کند آنهایی که یا معاصر با آن امام (علیه السلام) نبودند یا اگر هم معاصر بودند بلا واسطه از امام چیزی را نقل نکردند و هر چه نقل کردند مسنداً و مع الواسطه نقل کردند.^[7]

لذا محقق خوئی (قدس سره) با این بیان اساس حرف ابن داود را از بین می‌برد، ابن داود که می‌گوید چون قاسم بن محمد جوهری یکی در اصحاب امام کاظم (علیه السلام) آمده و یکی هم در باب «من لم یرو عن الائمة (علیهم السلام)» آمده، پس دوتاست، ایشان می‌گوید نه دو تا نیست، این دلیل نمی‌شود بر این که ما دو داشته باشیم و تغایری بین اینها وجود ندارد. اگر خواهیم ولو یک اسم، بگوئیم این اسم برای دو نفر بوده، رجالی باید این را اثبات کند بگوید اینها دو نفر بودند و اسم‌شان مشترک است اما وقتی ما دلیلی بر تغایر نداریم ظاهرش این است که این اسم یک نفر هست. در نتیجه ما دو تا قاسم بن محمد جوهری نداشته و یکی داریم.

یک قاسم بن محمد جوهری داریم که اشکالش همین مسئله واقفی بودن است که مکرر گفتیم این مانعیتی از وثاقت ندارد. هم کثیر الروایة است هم اجلاء از او نقل می‌کنند، ابن ابی عمیر و صفوان از او نقل می‌کنند اینها قرائنی است بر این که می‌شود وثاقت قاسم بن محمد را پذیرفت. بنابراین به نظر ما روایت موثقه است. اکثر فقها می‌گویند خبر عبدالرحمن، کلمه «خبر» یعنی برای ما معتبر نیست، ولی همان طوری که گفتیم مرحوم نراقی تعبیر به موثقه کرده و حق با مرحوم نراقی است و این روایت موثقه است.

بررسی دلالت روایت

در این روایت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «الْحَجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ»؛ حج بر انسان واجب است گرچه دینی داشته باشد. این روایت صریح در این است که حج بر دین مقدم است.

دیدگاه علامه مجلسی (قدس سره)

مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار می‌گوید: ما این روایت را حمل می‌کنیم بر جایی که یک پول زائد بر دین دارد که به اندازه استطاعت است؛ یعنی کسی مقداری پولی دارد و دینش را می‌تواند با آن بدهد با اضافه‌اش می‌تواند به حج برود.^[8]

به نظر ما این حمل صحیح نمی‌باشد؛ زیرا این مطلبی که مرحوم مجلسی فرمود نیازی به بیان نداشته و یک امر واضحی است؛ زیرا اگر کسی پولش به اندازه دینش هست و هم به اندازه حجّش، مگر کسی اینجا توهم می‌کند که حج برایش واجب نباشد؟!

مرحوم مجلسی یک احتمال دوم هم می‌دهد و می‌گوید: برای جایی است که حج بر او مستقر شده باشد، «الحج واجبٌ علی الرجل»، یعنی در جایی که کسی قبلاً مستطیع بوده و باید به حج می‌رفته و نرفته و بر او مستقر شده است که باید حجش را انجام بدهد هر چند دیون مالی دیگری هم دارد.

به نظر ما این احتمال نیز بسیار بعید است؛ زیرا یک اصطلاحاتی در فقه داریم و این اصطلاحات در فقه را نباید تحمیل بر روایات کنیم، تقسیم حج به این که یک حج مستقر داریم (یعنی وجوب مستقر)، «من استقر علیه الحج و من لم يستقر علیه الحج»، این یک اصطلاح و تعبیری است که در فقه مطرح شده است و نباید این را به روایات تحمیل کنیم.

دیدگاه سید یزدی (قدس سره)

مرحوم سید نیز در عروه همین خبر عبدالرحمن را یک احتمالش می‌دهد که «من استقر علیه الحج» است. یک احتمال هم می‌گوید: عبارت: «وإن كان عليه دين» را حمل بر دین مؤجل کنیم، دین زمان‌دار که این وثوق به تمکن از ادا دارد؛ یعنی کسی دینش برای دو سال دیگر است و آن موقع هم تمکن از ادا دارد، امام (علیه السلام) می‌فرماید: در اینجا باید بگوئیم این حج واجب است و حج را باید بر دین خودش مقدم کند.

مرحوم سید نسبت به توجیه اول می‌گوید: خالی از اشکال نیست، اما توجیه دیگر را که بگوئیم اینجا دینش مؤجل است و در آن زمان تمکن از ادا دارد می‌فرماید این بعید نیست که ما روایت را بر این مورد حمل کنیم.^[9]

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دِينَ أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ؟ قَالَ نَعَمْ إِنْ حَجَّ الْإِسْلَامَ وَاجِبَةً عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَقَدْ كَانَ مَنْ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) مُشَاهَةً وَ لَقَدْ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِكُرَاعِ الْغَمِيمِ فَشَكَوْا إِلَيْهِ الْجَهْدَ وَ الْعَنَاءَ فَقَالَ شَدُّوا أَزْرَكُمْ وَ اسْتَبْطِنُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنْهُمْ.^[10]

یک روایت دیگر شبیه این روایت است که صحیحہ معاویہ بن عمار است که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: شخصی دینی بر ذمه دارد آیا حجّ بر او واجب است یا خیر؟ امام (علیه السلام) فرمود: بله؛ چون حجة الاسلام بر هر کسی که قدرت بر حتی مشی و پیاده رفتن را دارد، واجب است و اکثر کسانی که با پیامبر (صلى الله عليه وآله) به حج رفتند پیاده بودند.

دیدگاه مرحوم نائینی و ارزیابی آن

مرحوم نائینی در حاشیه عروه می‌فرماید: اصحاب از این صحیحہ معاویة بن عمار إعراض کردند.^[11] این روایت را قبلاً مفصل مورد بحث قرار دادیم در جایی که اگر کسی زاد و راحله ندارد یا راحله ندارد اما خوراک بین راه را دارد، اما می‌تواند از همین ایران به مکه پیاده برود، آیا کسی که از اینجا قدرت بر مشی تا حج را دارد، راحله ندارد، این مستطیع است یا نه؟ این شخص مستطیع نیست. در استطاعت شرط است وجود زاد و راحله، لذا اگر کسی قدرت بر مشی هم دارد تا مکه، این مستطیع نیست. بعد نتیجه این می‌شود که ذیل روایت که «إِنْ حَجَّ الْإِسْلَامَ وَاجِبَةً عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»، بگوئید که اصحاب از این ذیل روایت اعراض کردند.

مرحوم نائینی به صورت کلی فرموده؛ یعنی از همه این روایت اعراض شده است، این در حالی است که فقط از ذیل این روایت (یعنی «إِنْ حَجَّ الْإِسْلَامَ وَاجِبَةً عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ») اعراض شده است، اما از صدر این روایت إعراض نشده و عده‌ای مثل مرحوم اردبیلی می‌گویند: حج مقدم بر دین و حج واجب است. بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم از صدر این روایت هم اعراض شده و لذا این فرمایش نائینی فرمایش تمامی نیست.

دیدگاه برگزیده

در روایت عبد الرحمن، ما باشیم و روایت می‌گوید: «الحج واجبٌ على الرجل و إن كان عليه دين»، بحث در حج مستحبی اصلاً نیست و ظهور در حجة الاسلام هم دارد و روایت صریح است در این که حجة الاسلام بر دین مقدم می‌شود. مضمون صحیحہ معاویہ بن عمار هم این است که ولو این که دین داشته باشد حجّ بر او واجب است. بنابراین مضمونش با روایت عبد الرحمن یکی است. در جلسه گذشته روایت معاویة بن وهب را خواندیم که در آن روایت آمده: «إِنِّي رَجُلٌ ذُو دَيْنٍ أَفَاتِدِينَ وَ أَحِجَّ؟» امام (علیه السلام) فرمود: بله. این روایات هم شبیه آن روایات اطلاق دارد که حجة الاسلام بر دین مقدم است.

اشکال مرحوم شاهرودی (که معلوم نیست این روایت حجّ واجب را می‌گوید یا مستحب؟) در اینجا نمی‌آید؛ زیرا در اینجا حضرت می‌فرماید: «أَنْ الْحَجَّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ دِينَ»، تقریباً صریح است و ظهور روشنی در حجة الاسلام دارد. ما باشیم و این روایات، باید بگوئیم اطلاق این روایات می‌گوید: کسی که دین دارد مطلقاً؛ چه دینش حال باشد و چه دینش مؤجل باشد، حجّ مقدم بر دین است. الآن اگر دینش هم حال بود پولش را برای حج بدهد. آیا می‌شود از آن روایات که امام (علیه السلام) فرمود: «تَحَجَّ وَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَقْضِيَ عَنْكَ دِينَكَ»، بگوئیم این «يقضى عنك دينك» ظهور در دین مؤجل دارد؟ می‌گوید: تو دعا کن که خدا به وقتش که دین تو زمانش می‌رسد دین تو را ادا کند.

بنابراین ما از جهت وجوب حج مشکلی در این روایات نداریم، حجة الاسلام است و بحث حج مستحبی و من استقر علیه الحج مطرح نیست، همان حج اولی که حجة الاسلام است. تنها سؤال باقیمانده کلمه «دین» است که آیا دین در این روایات مطلق است؟ یا آن روایتی که می‌گوید «إني رجلٌ ذو دين»، امام (علیه السلام) فرمود: «نعم هو اقضى للدين» بگوئیم اینها قرینه است که این دین مؤجل است، دینش حال نیست؟

به نظر می‌رسد این قرینیتش کافی باشد، وقتی می‌گوید: «ادع الله أن يقضى عنك دينك» این دین مؤجل است. مرحوم والد ما می‌فرماید: این که در آن روایت می‌گوید: من آن مال را نگه دارم و حج بروم یا بین طلبکارها تقسیم کنم، خیلی بعید است که یک دینی معجل و حال باشد و الآن بخواهد توزیع کند، بلکه به این معناست که: من این پول را نگه دارم و با آن حج بروم و بعد از این که اشهر حج تمام شد تقسیم کنم (سه چهار ماه بعد وقت ادای دین من است). در روایت ندارد که الآن تقسیم کنم. همچنین قرینه «يقضى عنك دينك» قرینه خوبی است؛ یعنی دعا کن خدا به وقتش که دین تو می‌رسد آن را ادا کنی، اینها قرینه روشن است بر این که این روایات مربوط به دین مؤجل است. لذا مرحوم سید نیز همین وجه را پذیرفته که ما این روایات را حمل بر دین مؤجل کنیم.

جمع‌بندی بحث

تاکنون دو دسته از روایات خوانده شد: یک دسته روایاتی که حج به صورت کلی در آن آمده و یک دسته روایاتی که حج به عنوان حجة الاسلام در آن آمده است. تا اینجا روایتی که بگوید دین چه حال باشد و چه مؤجل باشد و چه دائن راضی به تأخیر باشد و چه نباشد، حج مقدم است ما پیدا نکردیم؛ یعنی این روایات مربوط به دین مؤجل است.

روایت پنجم

و عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَمَّامٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا (عليه السلام) الرَّجُلُ يُكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ وَ يَحْضُرُهُ الشَّيْءُ أَوْ يَقْضِي دَيْنَهُ أَوْ يَحُجُّ قَالَ يَقْضِي بَعْضٍ وَ يَحُجُّ بَعْضٍ قُلْتُ فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِقَدَرِ نَفَقَةِ الْحَجِّ قَالَ يَقْضِي سَنَةً وَ يَحُجُّ سَنَةً قُلْتُ أُعْطِيَ الْمَالَ مِنْ تَاجِيَةِ السُّلْطَانِ قَالَ لَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ.^[12]

اسماعیل بن همام (که ثقة است) به امام هشتم (علیه السلام) عرض می‌کند: کسی دینی بر عهده‌اش هست و الآن هم مالی در اختیارش قرار می‌گیرد، دینش را بدهد یا حج برود؟ حضرت در درجه اول می‌فرماید: اگر این مال به اندازه‌ای است که دینش را بدهد، حجش را هم برود این کار را انجام بدهد. عرض می‌کند که این فقط به اندازه نفقه حج است و به اندازه هر دو نیست؛ حضرت فرمود: یک سال که امسال باشد اداء دین کند و سال بعد حج برود. این یک احتمال که «يقضى سنة» یعنی دینش را امسال بدهد و حجش را سال بعد انجام بدهد. اینجا معلوم می‌شود دین بر حج مقدم است.

اشکال این معنا همین است که باید در تقدیر گرفته و بگوئیم امسال دینش را بدهد، سال بعد اگر پول پیدا کرد حج برود، یک تقدیری باید گرفته شود.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[2] □ مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ج11، ص: 45.

[3] □ فهرست الطوسي، ص371، شماره 576.

[4] □ رجال النجاشي/باب القاف/315، شماره 862.

[5] □ رجال الكشي/الجزء الأول/الجزء الخامس/452، شماره 853.

[6] □ رجال ابن داود ص277، شماره 1197.

[7] □ «أنه لا ينبغي الشك في اتحاد القاسم بن محمد الجوهري، و أما ذكره الشيخ في أصحاب الصادق ع و الكاظم ع و فيمن لم يرو عنهم ع، فهو لا يدل على التغاير، فإن ذلك قد تكرر في كلامه - قدس الله سره -، و قد بينا في المقدمة أن الذي يظهر منه أنه يذكر في أصحاب كل إمام من لقيه و إن لم يكن له رواية عنه ع، و قد يصرح بذلك، فيقول: أسند عنه، يريد بذلك أنه روى عن الإمام ع مع الواسطة، و يذكر فيمن لم يرو عنهم ع من لم يعاصر المعصوم، أو عاصره و ليست له رواية منه بلا واسطة، فبين العناوين عموم من وجه، و على الجملة تصريح الشيخ عند عد القاسم بن محمد الجوهري فيمن لم يرو عنهم ع، برواية الحسين بن سعيد عنه، و تصريحه في الفهرست بأن الحسين بن سعيد روى كتابه، لا يقيان مجالا لاحتمال التغاير.» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال؛ ج15، ص: 52، شماره 9565.

[8] □ «و حمل على ما إذا كان له زائدا عن الدين قدر الاستطاعة، أو على ما إذا استقر الحج في ذمته ثم ذهب ماله.» ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار؛ ج8، ص: 517، ح257.

[9] □ «و خبر عبد الرحمن عنه(عليه السلام) أنه قال: «الحج واجب على الرجل و إن كان عليه دين» فمحمولان على الصورة التي ذكرنا أو على من استقر عليه الحج سابقا و إن كان لا يخلو عن إشكال كما سيظهر فالأولى الحمل الأول و أما ما يظهر من صاحب المستند من أن كلا من أداء الدين و الحج واجب فاللزام بعد عدم الترجيح التخيير بينهما في صورة الحلول مع المطالبة أو التأجيل مع عدم سعة الأجل للذهاب و العود و تقديم الحج في صورة الحلول مع الرضا بالتأخير أو التأجيل مع سعة الأجل للحج و العود و لو مع عدم الوثوق بالتمكن من أداء الدين بعد ذلك حيث لا يجب المبادرة إلى الأداء فيهما فيبقى وجوب الحج بلا مزاحم.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 437-436.

[10] □ التهذيب 5- 11- 27، و الاستبصار 2- 140- 458، و الفقيه 2- 295- 2503؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 43، ح14195- 1.

[11] □ «أما الصحيحة فقد تقدّم إعراض الأصحاب عمّا سيق مساقها و أمّا الرواية فقد قيّدت بما يدلّ على توقّف الاستطاعة على الرجوع إلى الكفاية.» العروة الوثقى (المحشى)؛ ج4، ص: 379.

[12] □ الكافي 4- 279- 4؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 141، ح14472- 6.